

حدیث پشیمانی

محمد الله اکبری *

چکیده

نقل است که خلیفه اول، در پایان عمر، از انجام دادن و... برخی امور اظهار پشیمانی کرده است. این مقاله به بررسی محتوا، اسناد، منابع، نقل‌ها، طرق نقل، نتایج و پیامدهای صحت حدیث، تعیین صحت و سقم و تطور نقل آن مشتمل بر حذف و تغییر و ابهام و کاستی و افزونی‌های این حدیث بر اساس منابع فریقین پرداخته است. هم‌چنین نظر رجالیان و محدثان و مورخان در باره سند و محتوای آن، نقل، بررسی، در آن نقد و مطرح شده است. نتیجه مقاله آن‌که این نقل تاریخی نقلی صحیح بوده و مورد پذیرش و یقین است.

کلیدواژگان: خلیفه اول، حدیث پشیمانی، نقد حدیث.

درآمد

ابوبکر بن ابی قحافه، خلیفه اول، بنا بر حدیثی نقل شده از عبد الرحمن بن عوف، در لحظات آخر عمر، از سه کار کرده: «کشف بیت فاطمه علیها السلام، سوزاندن فجاءه سلمی و بر عهده گرفتن خلافت» و از سه کار نکرده: «نکشتن اشعث بن قیس، نماندن در ذی القصبه هنگام اعزام سپاه برای جنگ با اهل رده و نفرستادن عمر برای فتح عراق» و از سه پرسش نپرسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله: «خلافت حق کیست؟ آیا انصار را از حکومت بهره‌ای است؟ و سهم الارث دختر برادر و عمه» اظهار پشیمانی کرده است. این مقاله در صدد بررسی محتوا، اسناد، منابع، نقل‌ها، طرق نقل، نتایج و پیامدهای صحت حدیث، تعیین صحت و سقم و تطور نقل آن، مشتمل بر حذف و تغییر و ابهام و کاستی و افزونی‌های این حدیث بر اساس منابع

* عضو هیأت علمی مدرسه عالی امام خمینی علیه السلام

فریقین است. همچنین نظر رجالیان و محدثان و مورخان در باره سند و محتوای آن، نقل، بررسی، نقد و مطرح خواهد شد.

در باره این حدیث (خبر) این پرسش‌ها مطرح است: این حدیث در کدام منابع و مصادر حدیثی، تاریخی، رجالی و... سنی و شیعه آمده است؟ اعتبار این منابع از نظر عالمان بزرگ فریقین به چه میزانی است؟ آیا اسناد این حدیث از نظر آنان معتبر است؟ نظر دانشمندان علم رجال و مورخان در باره سند و محتوای این حدیث چیست؟ نتایج و پیامدهای پذیرش این حدیث چیست؟

شماری زیادی از محدثان، مورخان، مناقب‌نویسان، تراجم‌نویسان، ادیبان، رجالیان، راویان و ناقلان اهل سنت و شیعه این حدیث را به چند طریق و به واسطه راویان ثقه و با اندکی اختلاف در سند و الفاظ و محتوا، از نیمه اول قرن سوم هجری، یعنی در نخستین زمان مکتوب کردن احادیث و اخبار، تا عصر حاضر در کتب و آثار و منابع و مصادر معتبر حدیثی، رجالی، تاریخی و ادبی خود، به صورت کتبی نقل و ثبت کرده‌اند. صحت این حدیث، با توجه به اسناد و منابع موجود، ثابت بوده و چنین اعترافی از سوی خلیفه صورت گرفته است. پذیرش حدیث، نتایج و پیامدهایی هم چون شک و تردید ابوبکر در حقانیت خود دارد که مستمسک عالمان شیعه قرار گرفته است. با آن که متن این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنت آمده است، اما برخورد عالمان آنان با آن یکسان نبوده و گاه و بی‌گاه تمام یا بخشی از آن را تلخیص یا حذف یا دستکاری و تحریف کرده‌اند.

الف: متن حدیث در منابع و مصادر حدیثی

از آن جا که متن منقول حدیث در منابع اهل سنت با یکدیگر تفاوت و کاستی و افزونی دارند، ناگزیر و در گام نخست، متن کامل حدیث را از دو منبع معتبر می‌آوریم تا به راحتی قابل مقایسه باشد و سپس به نقل و نقد آن بر اساس گونه‌شناسی منابع می‌پردازیم.

کتاب *الأموال*، اثر ابوعبید قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق) (معاصر امام هادی علیه السلام) یکی از مصادر کهن و معتبر و مورد اعتنای فریقین، بویژه اهل سنت در باب منابع مالی مسلمانان و دولت اسلامی و احکام آن است. این کتاب در نیمه نخست قرن سوم هجری، یعنی در نخستین روزهایی که احادیث مکتوب می‌شد و حتی ربع قرن زودتر از *صحیح البخاری* نوشته شده است. اهل سنت از ابوعبید با عناوین الامام والحافظ حسن الروایه و صحیح

النقل^۱ یاد می‌کنند که بروثاقت و عظمت علمی او نزد آنان دلالت دارد.

از آن جا که ابو عبید قسمتی از متن حدیث را تلخیص و برخی را مبهم کرده، ناگزیر متن منقول او را همرا با متن منقول طبری - که به شیوه محدثان با سند آورده - در کنار هم می‌آوریم تا خوانندگان بهتر و راحت‌تر بتوانند آن دو را با هم مقایسه کنند. بنا بر این، ناگزیر متن حدیث را از تاریخ طبری - که با سند آمده - نقل می‌کنیم که با نقل ابو عبید قابل مقایسه باشد.

برای تسهیل در مقایسه، ارجاع و مقابله نقل ابو عبید با نقل طبری و دیگران، متن حدیث را به چند قسمت تقسیم و شماره گذاری می‌کنیم تا مقابله و مقایسه آن دو آسان‌تر شود و در مقایسه با منابع دیگر به این شماره‌ها ارجاع می‌دهیم.

حدیث و سند آن در کتاب الأموال ابو عبید و تاریخ طبری

۱. سند حدیث به نقل ابو عبید (بخش اول):

قال: حدثني سعيد بن عفير، قال: حدثني علوان بن داوود مولى زرعه بنت جبرير، عن حميد بن عبد الرحمن بن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، عن ابيه عبد الرحمن قال: ...

۲. سند حدیث به نقل اول طبری (بخش اول):

حدثنا يونس بن الاعلى قال حدثنا يحيى بن عبد الله بن بكير قال حدثنا الليث بن سعد قال حدثنا علوان، عن صالح بن كيسان، عن عمر بن عبد الرحمن ابن عوف، عن أبيه...

طبری در انتهای نقل خود افزوده است:

قال لي يونس، قال لنا يحيى، ثم قدم علينا علوان بعد وفاة الليث فسألته عن هذا الحديث فحدثني به، كما حدثني الليث بن سعد حرفاً حرفاً وأخبرني أنه هو حدث به الليث بن سعد وسألته عن اسم أبيه فأخبرني أنه علوان ابن داود.

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۹، ص ۷۱ - ۷۲. برای اطلاع از اعتبار علمی و اهمیت ابو عبید در میان اهل سنت رک: همین نشانی از تاریخ دمشق و صفحات قبل و بعد آن. از جمله این نقل ابن عساکر: «أخبرنا أبو الحسن المالكي، حدثنا وأبو منصور بن عبد الملك، أنبأنا أبو بكر الخطيب قال: قرأت على أحمد بن علي بن التوزي، عن أبي عبید الله المرزباني، حدثنا أحمد بن كامل القاضي، قال كان أبو عبید القاسم بن سلام فاضلاً في دينه وفي علمه، ربانياً متفنناً في أصناف من علوم الإسلام من القرآن والفقہ والعربية والأخبار حسن الرواية صحيح النقل لا أعلم أحداً من الناس طعن عليه في شيء من أمره ودينه».

سند حديث به نقل دوم طبرى:

وحدثني محمد بن إسماعيل المرادي، قال حدثنا عبد الله بن صالح المصري، قال حدثني الليث، عن علوان بن صالح، عن صالح بن كيسان، عن حميد بن عبد الرحمن ابن عوف أن أبا بكر الصديق -رضى الله تعالى عنه- قال ثم ذكر نحوه ولم يقل فيه عن أبيه.

بخش دوم حديث به نقل ابو عبید:

دخلت على ابي بكر اعوده فى مرضه الذى توفى فيه، فسلمت عليه وقلت: ما أرى بك بأساً، والحمد لله ولا تأس على الدنيا. فوالله ان علمناك الا كنت صالحاً مصلحاً.

بخش دوم حديث به نقل طبرى:

أنه دخل على ابي بكر الصديق -رضى الله تعالى عنه- في مرضه الذي توفى فيه فأصابه مهتماً (في العقد: مفقاً)، فقال له عبد الرحمن أصبحت والحمد لله بارئاً؟ فقال أبو بكر -رضى الله تعالى عنه-: أتراه؟ قال: نعم. قال: إني وليت أمركم خيركم في نفسي فكلكم ورم أنفه من ذلك يريد أن يكون الامر له دونه. ورأيتم الدنيا قد أقبلت و لما تقبل وهى مقبلة حتى تتخذوا ستور الحرير ونضائد الديباج وتألوا الاضطجاع على الصوف الاذرى كما يآلم أحدكم أن ينام على حسك (السعدان) والله لان يقدم أحدكم فتضرب عنقه في غير حد خير له من أن يحوض في غمرة الدنيا. وأنتم أول ضال بالناس غدا فتصدونهم عن الطريق يميناً وشمالاً. يا هادي الطريق (جرت) إنما هو الفجر أو البحر. قلت له: خفض عليك رحمة الله. فإن هذا يهيضك في أمرك. إنما الناس في أمرك بين رجلين إما رجل رأى ما رأيت فهو معك وإما رجل خالفك فهو مشير عليك. وصاحبك كما تحب ولا نعلمك أردت إلا خيراً ولم تزل صالحاً مصلحاً وأنت لا تأسى على شئ من الدنيا.

بخش سوم به نقل ابو عبید:

فقال: أما أنى لا آسى على شئ إلا على ثلاث فعلتهم، وددت أنى لم أفعلهم وثلاث لم أفعلهم وددت أنى فعلتهم وثلاث وددت أنى سألت رسول الله ﷺ عنهم.

بخش سوم به نقل طبرى:

قال أبو بكر -رضى الله تعالى عنه- أجل إني لا آسى على شئ من الدنيا إلا على ثلاث فعلتهن وددت أنى تركتهن وثلاث تركتهن وددت أنى فعلتهن وثلاث وددت أنى سألت عنهن رسول الله ﷺ.

بخش چهارم به نقل ابو عبید:

فأما التي فعلتها ووددت أني لم أفعلها، فوددت أني لم أكن فعلت كذا وكذا، لخله ذكرها قال ابو عبید: لا ريب ذكرها. ووددت أني يوم سقيفه بنى ساعده كنت قذفت الامر في عنق احد الرجلين؛ عمر أو أبي عبیده. فكان اميراً و كنت وزيراً. ووددت أني حيث وجهت خالداً إلى أهل الردة أقمت بذى القصة، فإن ظفر المسلمون ظفروا وإلا كنت بصدد لقاء، أو مدد.

بخش چهارم به نقل طبری:

فأما الثلاث اللاتي ووددت أني تركتهن فوددت أني لم أكشف بيت فاطمة عن شيء وإن كانوا قد غلقوه على الحرب ووددت إنني لم أكن حرقت الفجاءة السلمي وأنني كنت قتلته سريراً أو خليته نجيحاً ووددت أني يوم سقيفه بنى ساعده كنت قذفت الامر في عنق أحد الرجلين عمر وأبي عبیده فكان أحدهما اميراً و كنت وزيراً.

بخش پنجم ابو عبید:

وأما الثلاث التي تركتها ووددت أني فعلتها، فوددت أني يوم أتيت بالأشعث بن قيس أسيراً، كنت ضربت عنقه، فإنه يخيل ألي أنه لا يرى شراً إلا أعان عليه. ووددت أني يوم أتيت بالفجاءة لم أكن حرقتة و كنت قتلته سريراً أو أطلتته نجيحاً. ووددت أني حيث وجهت خالداً إلى أهل الشام، كنت وجهت عمر إلى العراق، فأكون قد بسطت يدك، يميني و شمالي في سبيل الله.

بخش پنجم طبری:

وأما اللاتي تركتهن فوددت أني يوم أتيت بالأشعث ابن قيس أسيراً كنت ضربت عنقه فإنه تخيل إلى أنه لا يرى شراً إلا أعان عليه ووددت أني حين سيرت خالد بن الوليد إلى أهل الردة كنت أقمت بذى القصة فان ظفر المسلمون ظفروا وإن هزموا كنت بصدد لقاء أو مددا. ووددت اني كنت إذ وجهت خالد بن الوليد إلى الشام كنت وجهت عمر بن الخطاب إلى العراق فكنت قد بسطت يدي كليهما في سبيل الله ومد يديه.»

بخش ششم ابو عبید:

وأما الثلاث التي ووددت أني كنت سألت عنها رسول الله، فوددت أني سألته فيمن هذا الامر، فلا ينازعه أهله؟ ووددت أني كنت سألت هل للأنصار من هذا الأمر من نصيب؟ ووددت أني كنت سألته عن ميراث العمه وإبنه الأخ، فإن في نفسي

منها حاجه^۲»

بخش ششم طبری:

ووددت أنى كنت سألت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لمن هذا الامر فلا يناعه أحد ووددت أنى كنت سألته هل للأنصار في هذا الامر نصيب ووددت أنى كنت سألته عن ميراث ابنة الأخ والعمة فان في نفسي منهما شيئاً^۳.

ابوعبید مقدمه حدیث را خلاصه کرده و مطالب مربوط به احوال پرسی، تعیین جانشین و نظر خلیفه در باره ریاست طلبی صحابه را حذف کرده و چنین گوید:^۴

عبد الرحمن بن عوف گوید: به منظور عیادت به دیدار ابوبکر رفتم - در آن بیماری که سبب فوت او شد - و بر او سلام کردم و گفتم: [پرسیدم حالت چطور است؟ برخاست و نشست. گفتم: [شکر خدا [بحمد الله] خوب شدی. [گفت: به نظرت من خوبم؟ گفتم: آری. گفت: با این حال من بیمارم]. سپس گفت: من به نظر خودم بهترینتان را برای خلافت برگزیدم. بدین سبب باد به دماغ همه شما خواهد افتاد بدان امید که به جای او به قدرت دست یابید. می بینید که دنیا به شما روی آورده است؛ هر چند که هنوز نیامده، ولی به زودی خواهد آمد. به زودی خانه هایتان را با پرده های ابریشمین و پشتی های دیبا خواهید آراست و از خوابیدن بر فرش های پشمین آذری چنان آزرده خواهید شد که گویا روی خارهای گیاه سعدان خوابیده اید. به خدای سوگند! که اگر شما را پیش بدارند و بی گناه گردن بزنند برایتان بهتر از آن است که در لذت های دنیا فرو بروید. شما در آینده نخستین کسانی خواهید بود که مردم را گمراه می کنید و از راه راست به چپ و راست می رانید. ای راهنمای راه گم شدی! صبر کن که سپیده بر آید و گر نه راه نمی یابی. [یا هادی الطریق جرت، انما هو الفجر او البحر - ضرب المثل است برای کسی که در لذت دنیا فرورود]. [عبد الرحمن گوید] گفتم: خدایت رحمت کند! سخت نگیر که حالت بدتر می شود. نظر مردم در باره تصمیم تواز دو حال بیرون نیست؛ یا با تو هم نظرند یا مخالف. موافقان با تو هستند و مخالفان به تو مشورت خواهند داد. آن را که برگزیده ای چنان است که دوست داری و ما از تو جز خیر خواهی سراغ نداریم). بر چیزی از این دنیا اندوهگین مباش. به خدا سوگند که تو پیوسته صالح و مصلح بوده ای.

گفت: آری من بر چیزی از دنیا اندوهگین (متأسف) نیستم جز بر سه کار که کردم و

۲. کتاب الاموال، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. تاریخ الرسل والامم والملوک، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۰.

۴. ترجمه حدیث بر اساس نقل ابوعبید است. اضافات طبری داخل پرانتز است. اسناد ترجمه نشده است.

دوست داشتم که نمی‌کردم، و سه کار که نکردم و دوست داشتم که می‌کردم و سه مساله که دوست داشتم آنها را از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم.

اما آن سه کاری که کردم و دوست داشتم نمی‌کردم؛ دوست داشتم که چنین و چنان نمی‌کردم. ابو عبید گوید: کاری که ابوبکر گفته بود و من نمی‌خواهم آن را بیان کنم، [در خانه فاطمه را در هیچ صورتی نمی‌گشودم، هر چند درش به قصد جنگ با من بسته می‌شد. و دوست داشتم که فجاءه سلمی^۵ را به آتش نمی‌سوزاندم. یا او را می‌کشتم یا می‌بخشیدم]. و دوست داشتم روز سقیفه بنی ساعده خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد (ابوعبیده یا عمر) می‌انداختم و او امیر می‌بود و من وزیر. و دوست داشتم وقتی خالد بن ولید را به سوی مرتدین فرستادم، خود در ذی القصة (معدن گچ) می‌ماندم. اگر مسلمانان پیروز می‌شدند که می‌شدند و اگر شکست می‌خوردند، به یاری آنان می‌شتافتم یا پشتیبان می‌فرستادم. (طبری این بند را در کارهای نکرده آورده است).

اما آن سه کاری که نکردم و دوست داشتم که می‌کردم؛ دوست داشتم روزی که اشعث بن قیس^۶ را به اسارت نزد من آوردند، گردنش را می‌زدم؛ زیرا به گمانم او هر جا شری ببیند، به آن کمک می‌کند (هر جا آتشی ببیند، هیزم بر آن می‌ریزد). و دوست داشتم که وقتی فجاءه سلمی نزد من آوردند، او را به آتش نمی‌سوزاندم. یا او را می‌کشتم یا می‌بخشیدم. (این کار را کرده بود و باید ابوعبید مانند طبری و دیگران آن را در بند قبل می‌آورد) و دوست داشتم هنگامی که خالد بن ولید را به شام فرستادم، عمر را به عراق می‌فرستادم و دودست چپ و راست خود را در راه خدا می‌گشودم. (و دودست خود را به دو طرف کشید).

۵. فجاءه سلمی در نخستین روزهای شورش قبایل و ادعای پیامبری برخی افراد، نزد ابوبکر آمد و برای جنگ با اهل رده از او نیرو و سلاح خواست و ابوبکر شماری مرد جنگی با ابزار نظامی به وی داد. وی از مدینه بیرون رفت و به جای جنگ با شورشیان به راهزنی و قتل و غارت مردم پرداخت. ابوبکر ناچار سپاهی برای سرکوب او فرستاد. او را گرفته به مدینه آوردند و ابوبکر دستور داد او را زنده در آتش بسوزانند و چنین کردند. در معارف اسلامی عذاب به آتش، مخصوص خداوند دانسته شده است.

۶. ذوالقصة یا معدن گچ؛ نام مکانی است بین مدینه و نجد، در راه ربهه قرار دارد و با شهر مقدس مدینه ۲۴ میل یا یک برید فاصله دارد. ابوبکر در جریان شورش قبایل تا آن جا رفت و در آن جا پرچم‌ها را بست و سپاهیان را تقسیم و اعزام کرد و خود به مدینه بازگشت (رک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۶؛ مرصد الاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۰۲، ماده ذوالقصة).

۷. اشعث و بزرگان قبیله‌اش در زمان حیات رسول خدا ﷺ همراه هیأتی به مدینه آمده، مسلمان شده بودند و بعد از رحلت آن گرامی از اطاعت حکومت بیرون رفته و شورش کرده بودند. ابوبکر خالد بن ولید را به سوی او فرستاد و وی پس از مقداری مقاومت تسلیم شد و خالد او را دست بسته نزد ابوبکر فرستاد. خلیفه وی را آزاد کرد و خواهر خود ام فروه را به همسری او داد و از این ازدواج محمد بن اشعث زاده شد که در کربلا یکی از فرماندهان لشکر یزید بود.

اما سه مسأله‌ای که دوست داشتم از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم؛ دوست داشتم از رسول خدا ﷺ پرسیده بودم که خلافت از آن کیست تا کسی بر سر آن با او نزاع نکند و دوست داشتم پرسیده بودم که آیا انصار را از حکومت بهره‌ای است و دوست داشتم که از میراث (سهم الارث) عمه و دختر برادر^۱ (دختر برادر و عمه) پرسیده بودم چرا که در باره آن تردید داشتم.

مشاهده کردید که ابوعبید با همه وثاقت و عظمت علمی خود، بخش‌هایی از اول حدیث را - که حاکی از ریاست طلبی و دنیاگرایی برخی از صحابه بوده - حذف کرده و بند اول کارهای کرده ابوبکر را به فعلت کذا و کذا تغییر داده است.

پس از ابوعبید شمار زیادی از محدثان، این خبر را در آثار خود آورده‌اند. از جمله طبرانی (م ۳۶۰ ق) در *المعجم الکبیر*^۲، تمام آن را از طریق علوان بن داود آورده است. حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ق) نیز در *المستدرک علی الصحیحین*^۳ سطرانتهای آن را «پرسش از میراث عمه و خاله»، از علوان بن داود و با سند عالی یعنی حدیثی که باید در *صحیح البخاری* و *مسلم* می‌آمد، نقل کرده است. ابن عساکر شافعی (م ۵۷۱ ق) نیز در *تاریخ مدینه دمشق*^۴ این حدیث را از پنج طریق که در یکی از آن‌ها علوان بن داود نیست، نقل کرده است.

در باره داود هم برخی از نقل‌های او را با سند عالی دانسته است. هم‌چنین ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ ق) در *عدة الصابرين و ذخیره الشاکرین*^۵ بخش اول آن را بی‌واسطه از صالح بن کیسان و بدون علوان بن داود آورده است. نورالدین هیثمی در *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*^۶ تمام متن طبری را و متقی هندی (م ۹۵۷ ق) در *کنز العمال*^۷ با حذف قسمت اول، مثل ابوعبید و بدون سند آن را نقل کرده‌اند. هندی در ذیل حدیث از قول خیثمه بن سلیمان ۸. شایان ذکر است که ابوبکر متخصص تقسیم ارث بوده و پیش از اسلام در مکه، منصب اشناق (تعیین سهام ورثه) داشته است.

۹. *المعجم الکبیر*، ج ۱، ص ۶۱-۶۳: «حدثنا أبو الزبیاع روح بن الفرغ المصری، ثنا سعید بن عفیر، حدثنی علوان بن داود البجلی، عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبيه قال: دخلت علی أبی بکر - رضی الله تعالی عنه - أعوده فی مرضه الذی توفی فیہ...».

۱۰. *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۴، ص ۳۴۳.

۱۱. *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۳۰، ص ۴۱۷-۴۲۲؛ ج ۳۰، ص ۴۲۲-۴۲۳.

۱۲. *عدة الصابرين و ذخیره الشاکرین*، ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۳. *مجمع الزوائد و منبع الفوائد*، ج ۵، ص ۲۰۲-۲۰۳.

۱۴. *کنز العمال*، ج ۵، ص ۶۳۱-۶۳۳.

الاطرابلسی در کتاب *فضائل الصحابه*، از آن به عنوان حدیث حسن یاد کرده است.^{۱۵} عبد الزهراء مهدی از عالمان شیعی معاصر در کتاب *الهجوم علی بیت فاطمه*^{۱۶} از بسیاری از محدثان بزرگ و معتبر اهل سنت (افزون بر موارد بیان شده)، مانند سعید بن منصور (م ۲۲۷ ق) با عبارت «حدیث حسن»، حمید بن زنجویه (م ۲۵۱ ق)، خثمه بن سلیمان اطرابلسی (م ۳۴۳ ق)، ضیاء الدین مقدسی حنبلی (م ۶۴۳ ق) با عبارت «هذا حدیث حسن عن ابي بكر»، ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ ق)، سیوطی (م ۹۱۱ ق) و عصامی مکی (م ۱۱۱۱ ق) نقل کرده است.

منابع حدیثی شیعه

این حدیث از طریق راویان شیعه در مصادر اصیل و کهن شیعه نقل نشده است. کتاب *الایضاح* فضل بن شاذان (م ۲۶۰ ق) کهن ترین کتاب شیعی است که این حدیث را با تفاوت اساسی در سند و اختلافی قابل توجه در متن و از طریق اهل سنت آورده است:

وروی زیاد البکائی وکان من فرسان أصحابکم فی الحدیث قال: أخبرنا صالح بن کیسان، عن إياس بن قبيصة الأسيدي وکان شهد فتح القادسية يقول: سمعت أبا بكر، يقول: ندمت علی أن أكون سألت رسول الله ﷺ عن ثلاث كنت أغفلتهن، ووددت أني كنت فعلت ثلاثاً لم أفعلهن، ووددت أني لم أكن فعلت ثلاثاً قد كنت فعلتهن، فقیل له: وما هن؟ فقال: ندمت أن لا أكون سألت رسول الله ﷺ عن هذا الأمر لمن هو من بعده؟ وأن لا أكون سألته عن الحد، وأن لا أكون سألته عن ذبائح أهل الكتاب. و أما الثلاث اللاتي فعلتهن وليتني لم أفعلهن فكشفي بيت فاطمة عليها السلام وتحلفي عن بعث أسامة، وتركی الأشعث بن قيس ألا أكون قتلته فإني لا أزال أراه يبغى للإسلام عوجاً، وأما الثلاث اللاتي لم أفعلهن وليتني كنت فعلتهن، فوددت أني كنت أقدت من خالد بن الوليد بمالك بن نويرة، ووددت أني لم أتخلف عن بعث أسامة، ووددت أني كنت قتلت عيينة بن حصين وطلحة بن خويلد. فكل هذا تروونه علی أبي بكر أنه ترك حقاً وعمل بباطل وأنتم تنسبون الشيعة إلى الوقعة فيه.^{۱۷}

چنان که ملاحظه شد، در سند نقل فضل، غیر از صالح بن کیسان، سایر راویان و حتی ناقل اصلی خبر، تفاوت دارند. در محتوا نیز نخست سه سؤال آمده و سپس باقی مباحث.

۱۵. همان.

۱۶. الهجوم علی بیت فاطمة عليها السلام، ص ۱۵۶ - ۱۶۱.

۱۷. الإيضاح، ص ۱۵۹ - ۱۶۲.

سؤالات نیز (خلافت از کیست، حکم حد و ذبائح اهل کتاب) به ترتیب نقل ابو عبید و طبری نیست. در بند دوم نیز تخلف از جیش اسامه اضافه شده است و هر سه مورد بند سوم نیز به طور کامل متفاوت است.

پس از *الایضاح*، کهن‌ترین کتابی که این حدیث را آورده، کتاب *الخصال*^{۱۸} شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) است. صدوق متن کامل آن را (تقریباً برابر با متن طبری) از طریق علمای شیعه خراسان و آنان از مشایخ سنی خود از طریق علوان بن داود بن صالح نقل کرده‌اند. صدوق تأکید دارد که نام راوی علوان بن داود بن صالح است. متن سند را در پاورقی همین صفحه ببینید و با طرق روایی اهل سنت مقایسه کنید.

بعد از صدوق، سید هاشم بحرانی (م ۱۱۰۷ق) در *غایه المرام*^{۱۹} و مجلسی (م ۱۱۱۱ق) در *بحار الأنوار*^{۲۰} هر دو به نقل از ابن ابی الحدید این حدیث را نقل کرده‌اند. البته شمار زیادی از دانشمندان بزرگ شیعه به فقراتی از این حدیث استناد کرده‌اند که در جای خود خواهد آمد.

دانشمندان معاصر شیعی، این حدیث را در آثار متعدد خود نقل کرده‌اند.

ب: منابع تاریخی و مانند آن

این حدیث را بزرگ‌ترین، معتبرترین و قدیمی‌ترین مورخان اهل سنت و شیعه، معمولاً با حذف بخش اول آن (بخش دوم حدیث در این مقاله)، و بدون سند (بجز طبری)، در آثار خود آورده‌اند. ابن قتیبه^{۲۱} (م ۲۷۶ق) در *الامامة والسیاسة*، بلاذری (م ۲۷۹ق) در *فتوح البلدان*^{۲۲} (قسمت فتوح، بخش ۵ حدیث در این مقاله)، یعقوبی^{۲۳} (م ۲۸۴ق) در *تاریخ یعقوبی*، طبری (م ۳۱۰ق) در *تاریخ الرسل والملوک*^{۲۴} با دو سند و تصحیح آن،

۱۸. *الخصال*، ص ۱۷۱-۱۷۳: «حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العیاشی، عن أبيه، قال: حدثنا محمد بن حاتم، قال: حدثنا عبد الله بن حماد، و سليمان بن معبد، قالوا: حدثنا عبد الله بن صالح، قال: حدثني الليث بن سعد، عن علوان بن داود بن صالح، عن صالح بن كيسان، عن عبد الرحمن ابن حميد بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبيه، قال: قال أبو بكر في مرضه الذي قبض فيه... [تمام متن طبری]».

۱۹. *غایه المرام*، ج ۵، ص ۳۲۵ - ۳۲۶.

۲۰. *بحار الأنوار*، ج ۳۰، ص ۱۳۴ و استناد به بخشی از حدیث ج ۳۰، ص ۱۴۱.

۲۱. *الامامة والسیاسة*، ج ۱، ص ۳۵-۳۷.

۲۲. *فتوح البلدان*، ص ۱۰۸.

۲۳. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۳۷-۱۳۸.

۲۴. *تاریخ الرسل والملوک*، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۰.

جوهری^{۲۵}، (م ۳۲۳ق) در السقیفة وفدک، مسعودی^{۲۶} (م ۳۴۶ق) در مروج الذهب، ابونعیم (م ۴۳۰ق) در حلیة الاولیاء^{۲۷}، بری (م ۶۸۰ق) در الجوهرة فی نسب النبی ﷺ^{۲۸}، ابن ابی الحدید (م ۶۵۶ق) در شرح نهج البلاغه^{۲۹} و ذهبی (م ۷۴۸ق) در تاریخ الاسلام^{۳۰} آن را نقل کرده‌اند.

منابع رجالی

برخی از منابع رجالی اهل سنت نیز تمام یا بخشی از این حدیث را در آثار خود آورده و یکی از راویان آن را به نام علوان بن داود برخی ثقه و برخی منکر الحدیث دانسته‌اند. این حدیث را عقیلی (م ۳۲۲ق) در کتاب الضعفاء الکبیر^{۳۱} ذیل نام علوان بن داود به شماره ۱۴۶۱، ابن حبان بستی (م ۳۵۴ق) در کتاب الثقات^{۳۲} با عنوان علوان بن داود، دارقطنی (م ۳۸۵ق) در کتاب علل^{۳۳} (قسمت سؤالات سه‌گانه را) با عنوان علوان بن داود، «شیخ من اهل مصر»، ذهبی (م ۷۴۸ق) در میزان الاعتدال^{۳۴} و ابن حجر (م ۸۵۲ق) در لسان المیزان^{۳۵} آورده‌اند.

در آثار رجالی شیعه تنها خطیب تبریزی (م ۷۳۷ق) این حدیث را در الاکمال فی اسماء الرجال^{۳۶} ذیل نام همین راوی آورده و نمازی در مستدرکات علم رجال الحدیث^{۳۷} بدون اشاره به حدیث یاد شده به نام او در سند صدوق اشاره کرده است. در برخی کتب رجالی دیگر

۲۵. السقیفة وفدک، ص ۴۱-۴۳.

۲۶. مروج الذهب ومعادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۲۷. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۳۴.

۲۸. الجوهرة فی نسب النبی ﷺ وآله واصحابه العشرة، ج ۱، ص ۲۴۶.

۲۹. شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵-۴۸؛ ج ۲، ص ۵۹؛ ج ۶، ص ۵۱؛ ج ۱۷، ص ۱۶۸.

۳۰. تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۱۱۷-۱۱۸.

۳۱. الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۱۰-۴۲۱.

۳۲. الثقات، ج ۸، ص ۵۲۶.

۳۳. علل الدارقطنی، ج ۱، ص ۱۸۰-۱۸۲.

۳۴. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۳۵. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۳۶. الاکمال فی اسماء الرجال، ص ۱۷۴-۱۷۵.

۳۷. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۷۱، شماره ۹۵۲۴: «-علوان بن داود الشامی: عدده الشیخ من أصحاب الصادق ﷺ». ش ۹۵۲۵ «-علوان بن داود بن صالح: لم یذکره. وقع فی طریق الصدوق فی الخصال (ج ۱، ص ۸۱) عن عبد الله بن صالح، عن الليث بن سعد، عنه، عن صالح بن کیسان، عن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف - الخ».

شیعه مانند رجال الطوسی^{۳۸} نیز نامی با عنوان علوان بن داود شامی در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام آمده است که ظاهراً غیر از هم نام او در سند این حدیث است و یکسانی دو راوی روشن نیست.

منابع قرآنی

قاضی ابوبکر باقلانی (م ۴۰۳ق) از عالمان بزرگ اهل سنت در سده چهارم هجری، بخش اول حدیث (قسمت دوم حدیث در این مقاله را) در دو اثر قرآنی خود، اعجاز القرآن^{۳۹} و تمهید الاوائل وتلخیص الدلائل^{۴۰} آورده است.

منابع و مصادر ادبی اهل سنت و مانند آن

ادیبان معروف و مشهور عرب، قسمتی از این حدیث را در کهن ترین و معتبرترین منابع ادب عربی آورده اند؛ از جمله میرد (م ۲۸۵ق)، ابوسلیمان خطابی (م ۳۸۸ق) در غریب الحدیث^{۴۱}، آبی (م ۴۲۱ق) در نثر الدر^{۴۲}، زمخشری (م ۵۳۸ق) در الفائق فی غریب الحدیث^{۴۳}، شنترینی (م حدود ۵۴۲ق) در الذخیره فی محاسن اهل الجزیره^{۴۴}، با نقل شعری از ابن زیدون -

۳۸. رجال الطوسی، ص ۲۶۳؛ نیز رک: رجال التفرشی، ج ۳، ص ۲۱۶؛ جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۴۵؛ طرائف المقال، ج ۱، ص ۵۲۷؛ مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۲۷۱؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۲۰۱.

۳۹. اعجاز القرآن، ص ۱۳۸-۱۳۹: «و فی حدیث عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه، قال: دخلت علی ابي بكر الصديق رضی الله عنه، فی علة التي مات فيها، فقلت: أراك بارئاً يا خليفة رسول الله، فقال: أما إني - علی ذلك - لشديد الوجع، ولما لقيت منكم - يا معشر المهاجرين - أشد علی من وجعی. إني وليت أموركم خيركم فی نفسی، فكلکم ورم أنفه أن يكون له الأمر من دونه. والله لتتخذن نضائد الديباج، وستور الحرى، ولتألمن النوم علی الصوف الأذرى (ثوب منسوب الی آذربيجان)، كما يألم أحدكم النوم علی حسك السعدان (نبت كثير الشوك والحسك)، والذى نفسی بيده لأن يقدم أحدكم فتضرب رقبتة فی غير حد، خير له من أن يخوض غمرات الدنيا. يا هادى الطريق جرت، إنما هو - والله - الفجر أو البحر (ضرب مثلاً لمن يسبح فی غمرات الدنيا). قال: فقلت: خفض عليك يا خليفة رسول الله ﷺ فإن هذا يهيضك (يؤذيك) إلى ما بك، فوالله ما زلت صالحاً مصلحاً، لا تأسى علی شئ فاتك من أمر الدنيا، ولقد تخليت بالامر وحدك، فما رأيت إلا خيراً».

۴۰. تمهید الاوائل وتلخیص الاوائل، ص ۴۹۷: «ثم أجاب طلحة لما قال له تولى علينا فظاً غليظاً ماذا تقول لربك إذا لقيته قد فرقت لى عينيك و دلكت لى عقبك و جثنتى تلفتنى عن رأبى و تصدنى عن دينى و الله لتتركن عضيته أو لأنفينك فى كلام له طويل أقول إذا سألتى وليت عليهم خيراً أهلك، ثم قال: والله لتألمن النوم علی الصوف الأذرى كما يألم أحدكم النوم علی حسك السعدان يا هادى الطريق جزت إنما هو البحر أو الفجر فى كلام له قد ذكرناه فى غير هذا الموضع».

۴۱. غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۸.

۴۲. نثر الدر، ج ۱، ص ۱۰۷.

۴۳. الفائق فی غریب الحدیث، ج ۱، ص ۸۹.

۴۴. الذخیره فی محاسن اهل الجزیره، ج ۱، ص ۳۰۴.

که در آن به قسمتی از این حدیث استناد شده، ابن حمدون (م ۵۶۲ق) در التذکره الحمدونیه^{۴۵}، ابن اثیر (م ۶۰۶ق) در النهایة فی غریب الحدیث^{۴۶}، ابن قیم جوزیه (م ۷۵۱ق) در عدة الصابرين^{۴۷}، الیوسی (معاصر) در زهر الأکم فی الامثال والحکم^{۴۸} و احمد زکی صفوت (معاصر) در جمهرة خطب العرب^{۴۹} آن را آورده اند.

نکته قابل توجه در نقل ابن قیم جوزیه این است که لیث از صالح بن کیسان بدون واسطه علوان نقل کرده است و نقد عقیلی بر علوان بر این سند وارد نیست.

برخی از اصحاب لغت و ادب عرب مانند ابن منظور (م ۷۱۱ق) در لسان العرب^{۵۰} و زبیدی (م ۱۲۰۵ق) در تاج العروس^{۵۱}، بخش های کوتاهی از این حدیث را در موارد متعدد از قول ابوبکر به عنوان شاهد مثال مطلب خود با عبارت: « و فی حدیث اَبی بکر...» آورده اند.

منابع کلامی شیعه

برخی از عالمان بزرگ و متکلمان فرزانه شیعه در آثار کلامی به مناسبت های مختلف به بخش هایی از این حدیث، بویژه به قسمت «لیتینی لم اکشف بیت فاطمه» و «لیتینی جعلتها فی عنق احد الرجلین» و «سألته لمن هذا الامر کی لانزاع اهله» و «هل للانصار من هذا الامر نصیب» استناد کرده اند؛ از جمله سید مرتضی (م ۴۳۶ق) در کتاب الشافی فی الامامة^{۵۲}، ابوالصلاح حلبی (م ۴۴۷ق) در کتاب تقریب المعارف^{۵۳} خلاصه ای از نقل صدوق، شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) در کتاب الاقتصاد^{۵۴} «لیتینی کنت سألت رسول الله ﷺ هل للانصار

۴۵. التذکره الحمدونیه، ج ۱، ص ۲۵.

۴۶. النهایة فی غریب الحدیث والأثر، ج ۱، ص ۳۳، ۷۶، ۹۷؛ ج ۳، ص ۴۱۳؛ ج ۵، ص ۱۷۷.

۴۷. عدة الصابرين و ذخیره الشاکرین، ج ۱، ص ۱۷۸؛ «و ذکر لیث بن سعد، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن اَبیه أن اَبا بکر رضی الله عنه، قال فی مرضه الذی مات فیہ: إنی ولیت أمرکم، وانی لست بخیرکم، و کلکم ورم أنفه من ذلك أن یكون هذا الامر له و ذلك لما رأیت الدنیا قد أقبلت و أقبلت و لم تقبل حتی یتخذوا نضائد الحریر و ستور الدیباج و حتی یألم أحدکم من الاضطجاع علی الصوف کما یألم من الاضطجاع علی الحسک و السعدان، ثم أنتم أول ضال بالناس تصفقون یمیناً و شمالاً ما هذا الطریق أخطأت انما هو البحر أو الفجر، والله لئن یقدم أحدکم فتضرب عنقه فی غیر حد خیر له من أن یخوض غمرات الدنیا».

۴۸. زهر الأکم فی الامثال والحکم، ج ۱، ص ۲۸۸.

۴۹. جمهرة خطب العرب، ج ۱، ص ۲۰۷.

۵۰. لسان العرب، ج ۴، ص ۴۱ و ص ۴۴؛ ج ۵ ص ۴۵.

۵۱. تاج العروس، ج ۶، ص ۴۸.

۵۲. الشافی فی الامامة، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۴ و ج ۴ ص ۱۳۷، ۱۳۹، ۲۰۸.

۵۳. تقریب المعارف، ص ۳۳۶ - ۳۳۷.

۵۴. الاقتصاد، ص ۲۸۰.

فی هذا الامر نصیب فکنا لا ننازعهم»، مقاتل بن عطیه (م ۵۰۵ق) در کتاب المناظرات^{۵۵}، علی بن یونس عاملی (م ۶۶۴ق) در کتاب الصراط المستقیم^{۵۶} «لیتینی کنت سألت رسول الله ﷺ هل للانصار فی هذا الامر حق»، علامه حلی (م ۷۷۶ق) در کتاب های نهج الحق و کشف الصدق^{۵۷}، منهاج الکرامه^{۵۸} و کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد^{۵۹} و شرح باب حادی عشر^{۶۰}، شیخ مفلح بن راشد (م قرن ۹ق) در کتاب الزام الناصب^{۶۱}، پدر شیخ بهایی (م ۹۸۴ق) در وصول الاخبار الی اصول الاخبار^{۶۲}، قاضی نور الله شوشتری (م ۱۰۱۹ق) در احقاق الحق، مجلسی (م ۱۱۱۱ق) در بحار الانوار^{۶۳}، فتح الدین علی محمد حنفی (م ۱۳۷۱ق)، عالم حنفی مذهب و مستبصر شبه قاره ای در فلک النجاه^{۶۴}، علامه امینی (م ۱۳۹۲ق)، در الغدیر^{۶۵} و... آن را آورده اند. آنان با استناد به این فقرات از حدیث، نوشته اند که ابوبکر خلافت و اعمال خود را نامشروع و خود را گناه کار دانسته است؛ زیرا اگر کسی خود را گناه کار نداند، توبه او بی معناست و توبه فقط از گناه مرتکب شده معنا دارد.

منابع جغرافیایی

از میان منابع متعدد جغرافیای تاریخی، تنها بکری (م ۴۸۷ق)، جغرافی دان بزرگ اندلس، این حدیث را در کتاب خود معجم ما استعجم^{۶۶}، از ابو عبید نقل کرده است. البته این حدیث مورد بحث جغرافیانگاران نبوده است.

احادیث دیگر علوان

در منابع تاریخی، روایی و رجالی اهل سنت روایات و احادیث دیگری نیز از طریق علوان نقل و تلقی به قبول شده است. از جمله خبری در باره ملاقات معاویه با عایشه دختر

۵۵. المناظرات، ص ۱۴۴.

۵۶. الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۳۰۱-۳۰۰.

۵۷. نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۶۵.

۵۸. منهاج الکرامه، ۱۸۰-۱۸۱.

۵۹. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۵۱۱.

۶۰. النافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی عشر، ص ۱۱۳.

۶۱. الزام الناصب، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۶۲. وصول الأخبار الی اصول الاخبار، ص ۶۸.

۶۳. بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۸۳؛ ج ۳۰، ص ۱۲۴، ۱۳۶ و ۱۴۱.

۶۴. فلک النجاه، ص ۱۲۲.

۶۵. الغدیر، ج ۵، ص ۳۴۶، ۳۵۸؛ ج ۷، ص ۱۷۰.

۶۶. معجم ما استعجم، ج ۳، ص ۱۰۷۸-۱۰۷۶.

عثمان در مدینه در اولین حج معاویه^{۶۷}، حدیثی در باره پرسش رسول خدا ﷺ از عمویش عباس در باره محل بازار عکاظ و استمداد از او^{۶۸}، روایتی در باره ذی الکلاع حمیری و تکبر او در قبل از اسلام و تواضع او بعد از مسلمانی^{۶۹}، خبری در باره مسابقه اسب دوانی در حضور معاویه^{۷۰} و حدیثی در خصوص گفت و گوی حجاج با مردی یمنی در حضور طاووس^{۷۱} از طریق او نقل شده است.

سند حدیث و رجال آن

این حدیث را ابو عبید^{۷۲} با یک سند و یک طریق روایی، عقیلی^{۷۳} با چهار سند و چهار طریق روایی، طبری^{۷۴} با دو سند و دو طریق روایی و ابن عساکر^{۷۵} با پنج سند و پنج طریق روایی و دیگران بدون سند، نقل کرده اند. اغلب کسانی که این حدیث را در آثار خود آورده اند، آن را تلقی به قبول کرده و در باره سند آن ایرادی نگرفته اند. هم چنین، اکثر کارشناسان علم رجال در سند این حدیث تردید ندارند و آن را صحیح دانسته اند. تنها عقیلی (م ۳۲۳ ق)^{۷۶} قبل از نقل این حدیث، یکی از راویان آن را به نام علوان بن داود یا

۶۷. الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۲۱-۴۲۲؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۰؛ البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۱۴۱. «عقیلی: و حدثنا یحیی بن عثمان، حدثنا أبو صالح حدثنی اللیث، حدثنی علوان بن صالح، عن صالح بن کیسان أن معاویة بن أبی سفیان -رضی الله تعالی عنه- قدم المدینة أول حجة حجها بعد اجتماع الناس علیه، فلقیه الحسن والحسین و رجال من قریش، فتوجه إلى دار عثمان بن عفان، فلما دفع إلى باب الدار صاحبت عائشة ابنة عثمان و نذبت أباهما، فقال معاویة لمن معه انصرفوا إلى منازلکم: فإن لی حاجة فی هذه الدار، فانصرفوا و دخل فسكن عائشة و أمرها بالكف، و قال لها: یا بنت أخی! إن الناس أعطونا سلطاناً فأظهرنا لهم حلماً تحته غضب، و أظهروا لنا طاعة تحتها حقد، فبعضناهم هذا و باعونا هذا، فان أعطیناهم غیر ما اشتروا شحوا علی حقهم و مع کل إنسان منهم شیعته، فإن نکثناهم نکثوا فینا، ثم لا یدری ألنا الدائرة أم علینا، و أن تكونی بنت أمير المؤمنین خیر من أن تكونی أمة من إماء المسلمین، و نعم الخلف أنا لک بعد أبیک و لا یعرف علوان إلا بهذا مع اضطراب الاسناد و لا یتابع علیه، و أخبرنا یحیی بن عثمان أنه سمع سعید بن عفیر، یقول کان علوان بن داود زاقولیا من الزواقیل».

۶۸. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۶۹. التواضع و الخمول، ص ۱۲-۱۳؛ کتاب التواضع؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۷، ص ۳۸۸.

۷۰. تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۸، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۷۱. همان، ج ۵۶، ص ۳۱۲.

۷۲. کتاب الاموال، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۷۳. کتاب الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۱.

۷۴. تاریخ الرسل و الامم و الملوک، ج ۲، ص ۶۱۹-۶۲۰.

۷۵. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۴۱۷-۴۲۳.

۷۶. الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۴۱۹-۴۲۱. «حدثنا یحیی بن عثمان، حدثنا أبو صالح، حدثنی اللیث، حدثنی علوان بن صالح، عن صالح بن کیسان، أن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، أخبره أن عبد الرحمن بن عوف

علوان بن صالح با عنوان «منکر الحدیث ولا یعرف الا به؛ منکر الحدیث است و فقط همین حدیث را نقل کرده است»، یاد کرده و ذهبی^{۷۷} و ابن حجر^{۷۸} سخن او را تکرار کرده‌اند. عقیلی چند حدیث دیگر از علوان نقل کرده و هر بار همین جمله را (فقط همین حدیث را نقل کرده) تکرار کرده است. گویا از یاد برده است که در مجموع چند حدیث از این راوی نقل کرده است. همو، ضمن نقل حدیث دیگری از علوان، از قول سعید بن عفیر او را زاقول (از مردم شمال عراق = افراد شجاع و خشن) دانسته است:

سعید بن عفیر یقول کان علوان بن داود زاقولیا من الزواقیل.

هیثمی نیز پس از نقل این حدیث، با بیان جمله «رواه الطبرانی و فیه علوان بن داود البجلی و هو ضعیف و هذا مما انکر علیه^{۷۹}»، سخن عقیلی را تکرار کرده است. البته شایان ذکر است که این دسته از اصحاب رجال، این جمله را معمولاً ذیل نام راویانی می‌آورند که حدیثی در منقصت صحابه نقل کنند.

در برابر این داوری و تضعیف علوان، شماری از بزرگان اهل سنت این راوی و نقل‌های او را صحیح دانسته‌اند. قرآینی نیز بر درستی آن گواه است:

۱. نخست، آن که ابن حبان بستنی (م ۳۵۴ ق) او را در شمار ثقات^{۸۰} آورده است؛

۲. دارقطنی (م ۳۸۵ ق) نیز با پذیرش اختلاف اصحاب رجال در باره او، ثقه بودن او را ترجیح داده و برخلاف عقیلی او را ثقه خوانده و نقل سعید بن عفیر از او را دلیل وثاقت او دانسته است؛^{۸۱}

دخل علی ابی بکر الصدیق - رضی الله تعالی عنه - فی مرضه فذکر نحوه.

وحدثناه روح بن الفرخ، حدثنا یحیی بن عبد الله بن بکیر، حدثنی اللیث، حدثنی علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه، عن أبی بکر - رضی الله تعالی عنه - فذکر نحوه، قال بن بکیر: ثم قدم علینا علوان بن داود، فحدثنا به كما حدثناه اللیث.

حدثنا أحمد بن إبراهيم بن محمد بن میسان الخولانی، حدثنا محمد بن ریح، حدثنا اللیث بن سعد، عن علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه أنه دخل علی ابی بکر فی مرضه الذی توفی فیه فذکر الحدیث».

۷۷. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۷۸. لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۷۹. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۲۰۲.

۸۰. الثقات، ج ۸، ص ۵۲۶.

۸۱. علل الدارقطنی، ج ۱، ۱۸۰-۱۸۳: «عبد الرحمن بن عوف عن أبی بکر - رضی الله تعالی - عنهما و سئل عن حدیث عبد الرحمن بن عوف، عن أبی بکر الصدیق ثلاث و ددت أنى سألت رسول الله - صلی الله علیه و سلم - عنها و ددت أنى سألته فیمن هذا الامر فلا ینازعه أهله و ددت أنى كنت سألته هل للأمر شیء و ددت أنى كنت سألته

۳. نیز حاکم نیشابوری در *المستدرک*، بخشی از همین حدیث^{۸۲} را از طریق او نقل کرده است. با توجه به شرط حاکم در نقل احادیث در *المستدرک* (نقل احادیثی که با شرایط صحت حدیث نزد بخاری و مسلم منطبق باشد) می‌توان گفت وی از نظر این سه نفر نیز تأیید شده است؛

۴. همچنین ابن عدی در کتاب *الکامل فی الضعفاء* نام او را نیاورده است. با توجه به شرط وی «نام راویانی را که در این کتاب نیاورده‌ام، یا ثقه‌اند یا صدوق»^{۸۳}، می‌توان گفت که وی علوان را ثقه یا صدوق دانسته است؛

۵. از ملاحظه شرح حال او در کتب رجال اهل سنت^{۸۴} برمی‌آید که راویان بزرگ و مشهور اهل سنت و از جمله راویان روایات صحیح البخاری و صحیح مسلم از او حدیث نقل کرده‌اند؛

۶. شماری از محدثان بزرگ اهل سنت، مانند الحافظ سعید بن منصور در کتاب *السنن*^{۸۵} و خیثمه بن سلیمان اطرابلسی در *فضائل الصحابه و متقی هندی در کنز العمال*^{۸۶} نیز همین حدیث را از طریق علوان نقل کرده و با عنوان «حدیث حسن»^{۸۷} یاد کرده‌اند؛

۷. افزون بر این، در طریق یک نقل ابن عساکر و در طریق نقل ابن قسیم جوزیه علوان

عن میراث العمه وابنة الأخت، فقال هو حدیث یرویه شیخ لأهل مصر، یقال له علوان بن داود، واختلف علیه فیه، فرواه عنه سعید بن عفیر، عن حمید بن عبد الرحمن بن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیه، عن أبی بکر الصدیق وخالفه اللیث بن سعد فرواه، عن علوان، عن صالح بن کیسان بهذا الاسناد إلا أنه لم یذكر بین علوان و بین صالح حمید بن عبد الرحمن فیشبه أن یكون سعید بن عفیر ضبطه عن علوان، لأنه زاد فیه رجلاً و كان سعید بن عفیر من الحفاظ الثقات».

۸۲. *المستدرک علی الصحیحین*، ج ۴، ص ۳۴۳.

۸۳. *الکامل فی ضعف الرجال*، ج ۱، ص ۲-۱: «ولا یبقی من الرواة الذین لم أذكرهم إلا من هو ثقة أو صدوق، وإن کان ینسب إلی هوی و هو فیه متأول، و أرجو أن یشیع کتابی هذا و أشفی الناظر فیه، و مضمن ما لم یذكره أحد ممن صنفت فی هذا المعنی شیئاً، و سمیته: کتاب *الکامل فی ضعف الرجال*، ملتصقاً فی کل ذلك رضی الله عزوجل و جزیل ثوابه، و به أستعین، و علیه توکلی، و به توفیقی، و هو حسبی، و نعم الوکیل».

۸۴. *میزان الاعتدال*، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۱۰؛ *لسان المیزان*، ج ۴، ص ۱۸۸-۱۹۰؛ رک: *الهجوم علی بیت فاطمه*، ص ۱۶۰؛ *الغدیر*، ج ۷، ص ۱۷۰.

۸۵. *الهجوم علی بیت فاطمه*، ص ۱۶۰. نویسنده این مقاله به کتاب *السنن سعید بن منصور دست نیافت*. از این رو به منبع واسطه آدرس داده شد. ظاهراً تا کنون همه آن چاپ نشده است.

۸۶. *کنز العمال*، ج ۵، ص ۶۳۱-۶۳۳.

۸۷. هم چنین بنگرید به: *الإکمال فی أسماء الرجال*، ص ۱۷۴-۱۷۵ که از *فضائل الصحابه و کنز العمال* عبارت «حدیث حسن» را نقل کرده است. این جانب به *فضائل الصحابه اطرابلسی* و کتاب *السنن حافظ سعید بن منصور دست نیافت*. از این رو، ناگزیر از منابع واسطه و مورد اطمینان نقل کردم.

وجود ندارد تا بتوان با اعتماد بر سخن عقلی و تقلید ذہبی و ابن حجر و ہیشمی از وی و با تضعیف این راوی، این حدیث را نامعتبر تلقی کرد. ضمن این کہ ابن عساکر در یکی از طرق نقل خود، آن را با سند عالی و با لفظ «لقد وقع الیٰ علیا من السند»^{۸۸} از طریق علوان آورده است؛

۸. نیز در طریق نقل لیث^{۸۹} بہ جای علوان بن داود، علوان بن صالح قرار دارد و در برخی طرق نقل فقط نام علوان (بدون نام پدرش) آمده است؛

۹. ہم چنین علامہ امینی (م ۱۳۹۲ق) در چند جای کتاب گرانسنگ *الغدیر* از این حدیث بہ عنوان صحیح «والاسناد صحیح»^{۹۰} یاد کرده و از رجال سند این حدیث بہ «رجاله کلہم ثقات اربعہ منہم من رجال الصحاح الست؛ رجال سند این حدیث ہمہ ثقہ ہستند و چہارتن از آنان از رجال اسناد صحاح ششگانہ ہستند»، یاد کردہ است؛^{۹۱}

۱۰. بسیاری از محدثان، مورخان، ادیبان و رجالیان و... اہل سنت این حدیث را نقل کردہ و تلقی بہ قبول کردہ اند (چنان کہ از منابع متعدد در ہمین مقالہ آوردیم)؛

۱۱. ابن تیمیہ با توجیہ کشف بیت، آن را تلویحاً پذیرفتہ است. با توجہ بہ این ہمہ اسناد و مدارک معتبر حدیثی، تاریخی، رجالی، ادبی و... می توان از صدور چنین سخنی از ابوبکر اطمینان حاصل کرد.

نتایج و پیامدہای فقرات مختلف این حدیث

الف: نتیجہ «لیتنی لم اکشف بیت فاطمہ و لو غلغوه علی الحرب»

۱. اعتراف بہ حملہ بہ خانہ وحی و ہتک حرمت آن و باز کردن در آن بدون رضایت صاحبش؛ خانہ ای کہ احترام بہ آن و صاحبش بر ہمہ مسلمانان لازم و واجب بود؛

۲. اعتراف بہ ناراضی کردن صاحب این خانہ، یعنی حضرات فاطمہ علیہا السلام و علی علیہ السلام و

۸۸. تاریخ مدینہ دمشق، ج ۳۰، ص ۴۲۲-۴۲۳: «وقد وقع لی علیاً من حدیث اللیث و فیہ ذکر علوان اخیرناہ أبو عبد اللہ الخلال و أبو القاسم غانم بن خالد قالا، أنا أبو الطیب بن شمة، أنا أبو بکر بن المقرئ، أنا محمد بن زبان، أنا محمد بن رمح، أنا اللیث، عن علوان، عن صالح بن کیسان، عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف، عن أبیہ أنه دخل علی أبی بکر فی مرضہ فأصابہ مفیقاً».

۸۹. *علل الدارقطنی*، ج ۱، ۱۸۰-۱۸۳.

۹۰. *الغدیر*، ج ۵، ص ۳۵۷ و ج ۷، ص ۱۷۰ و موارد دیگر؛ نیز رک: *الوضاعون واحادیثہم*، ص ۴۶۹.

۹۱. *الغدیر*، ج ۷، ص ۱۷۰.

برانگیختن خشم آنان و ظلم به آنان؛ به یقین، ابوبکر سخن رسول خدا ﷺ «خشم فاطمه خشم من و رضای فاطمه رضای من و خشم رضای من خشم و رضای خداست» را به یاد داشته است.

۳. اعتراف به این که افراد داخل خانه با کار او (نشستن به جای پیامبر ﷺ) مخالف بوده اند، ولی قصد جنگ با او را نداشته اند؛ زیرا او در اعتراف خود مرحله بالاتر از قصد آنان را در نظر گرفته است؛

۴. اعتراف به ظلم در حق صاحبان خانه و این که بردن به اجبار آنان و همراهانشان به مسجد و گرفتن بیعت از آنان به اجبار کار نادرستی بوده است.

ب: نتیجه «هل للانصار فی هذا الامر نصیب»

۱. اعتراف به نادرست بودن حدیث «الأئمة من قریش» که در سقیفه برای غلبه بر انصار نقل کرد؛ این حدیث را فقط ابوبکر نقل کرده است و کسی غیر از او آن را به رسول خدا ﷺ نسبت نداده است. با گفتن جمله یاد شده، به نادرست بودن حدیث منقول خود اقرار کرده است.

۲. اعتراف به نادرستی خلافت و حکومت و اعمال خود. با بیان این جمله معلوم می شود که وی در خلافت و امامت و حقانیت خود شک و تردید داشته است؛ بنا بر این، به نادرستی عمل خود در نشستن به جای پیامبر ﷺ اقرار کرده است.

۳. اعتراف به ظلم خود در حق انصار و دور کردن آنان از حقشان.

ج: نتیجه «لیتینی سالتہ لمن (فیمن) هذا الامر بعده فلاینازعه اهلہ (احد)»

۱. شک و تردید در خلافت و امامت و حکومت و اعمال خود و یارانش؛

۲. اعتراف به نادرستی حدیث «الأئمة من قریش» و نسبت ناروا و نادرست دادن به رسول خدا ﷺ و نبود نصی بر تعیین او به خلافت؛

۳. اعتراف به مشروع نبودن حکومت خود و افراد بعد از خودش و نادرستی اعمال همه آنان؛

۴. اقرار به نزاع با صاحب حق و گرفتن حق از او از روی ناآگاهی و هوای نفس؛

۵. اقرار به ظلم در حق صاحب حق و گرفتن حق او به ناحق؛

۶. اقرار به این که رسول خدا ﷺ او را جانشین خود نکرده است و تلاش پیروانش برای

ساختن احادیثی برای اثبات نصب او از طرف رسول خدا ﷺ بیهوده است.

توجهات عالمان اهل سنت از این حدیث

عالمان شیعه، بویژه متکلمان آنان، در طول تاریخ به این سخن ابوبکر استناد کرده و اعتراف دیر هنگام او را دلیل بر عدم صلاحیت و حقانیت او و غضب حق دیگران گرفته‌اند (در همین مقاله فهرستی از متکلمان شیعه آمد). برخی از آنان اظهار پشیمانی او را توبه دانسته و گفته‌اند که توبه از گناه مرتکب شده معنا دارد و اگر کسی گناهی مرتکب نشده باشد، توبه معنایی ندارد. در برابر آنان، بسیاری از عالمان اهل سنت با نقل این خبر آن را تلقی به قبول کرده و چیزی نگفته‌اند. شماری از آنان نیز با پذیرش اصل خبر، در صدد توجیه آن برآمده‌اند که اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

قاضی عبد الجبار اظهار پشیمانی ابوبکر را دلیلی بر سختی امر خلافت دانسته و گفته هر کس کارش سخت باشد، بدیهی است که خلاف آن را آرزو کند و این تمنا دلیل شک در حقانیت خود نیست. ابن ابی الحدید اظهار ندامت ابوبکر را نشانه قوت دینداری و شدت خوف از خدا دانسته و گفته اظهار ندامت او منقبت است، نه منقصت. همو، به تفصیل، مناظره کتبی سید مرتضی با قاضی عبد الجبار و نقد سید و توجیه قاضی را در شرح نهج البلاغه آورده است.^{۹۲}

ابن تیمیه در توجیه این حدیث سخنان بسیاری گفته است. وی بخشی از حدیث را پذیرفته و بخشی را کذب دانسته است؛ با آن‌که تمام خبر با هم نقل شده است. وی اصل خبر حمله به بیت فاطمه را نپذیرفته و گفته بر فرض صحت چنین خبری، ابوبکر به خانه فاطمه حمله برد تا اگر از اموال بیت المال چیزی در آن از عهد پیامبر باقی مانده باشد، میان مسلمانان تقسیم کند. همو در توجیه جمله «هل للانصار فی الخلافه حق» و استنباط اظهار ندامت و شک و تردید ابوبکر در صحت خلافتش از آن، گوینده آن را دروغگو دانسته و در باره توجیه دیگر فقرات خبر نیز سخنان ناصوابی گفته است که این مختصر را مجال بیان آن نیست.^{۹۳}

کتابنامه

- اعجاز القرآن، باقلانی، تحقیق: السید أحمد صقر، سوم، دارالمعارف، مصر، بی تا.
- الاقتصاد، شیخ طوسی، منشورات مکتبه جامع چهل ستون، تهران، ۱۴۰۰ق.

۹۲. شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۱۶۴-۱۶۸.

۹۳. منهاج السنه النبویه، ج ۸، ص ۲۸۹-۲۹۱.

- الإكمال في أسماء الرجال، خطيب تبريزي، تعليق: أبي أسد الله بن الحافظ محمد عبد الله الأنصاري، مؤسسة أهل البيت عليهم السلام، بي جا، بي تا.
- الإيضاح، فضل بن شاذان أزدى، تحقيق: سيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث، مؤسسة انتشارات وچاپ دانشگاه تهران، اول، ۱۳۵۱ش.
- بحار الأنوار، مجلسي، محمد باقر، تحقيق: شيخ عبد الزهراء العلوي، دارالرضا، بيروت، لبنان، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.
- البداية والنهاية، ابن كثير، تحقيق: علي شيري، الأولى، دار إحياء التراث العربي، بيروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
- تاج العروس، محمد بن محمد زيدي، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۴م.
- تاريخ الرسل والامم والملوك، محمد بن جرير بن رستم طبري، مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، لبنان، ۱۸۷۹م.
- تاريخ مدينة دمشق، ابن عساکر، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، ۱۴۱۵ق.
- تاريخ يعقوبي، احمد بن ابي يعقوب يعقوبي، دار صادر، بيروت، لبنان، بي تا.
- التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، بيروت، دار صادر، اول، ۱۴۱۷ق.
- تمهيد الاوائل وتلخيص الاوائل، باقلاني، تحقيق: شيخ عماد الدين احمد حيدر، بيروت، مؤسسه الكتب الاسلاميه، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
- الثقات، ابن حبان بستي، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۳۹۳ق.
- جامع الرواة، محمد علي أردبيلي، مكتبة المحمدي، بي جا، بي تا.
- جواهر التاريخ، علي كوراني، دار الهدى للطباعة والنشر، بي جا، ۱۴۲۶ق.
- الجوهرة في نسب النبي ﷺ واصحابه العشرة، بزي، تحقيق: محمد التونجي، رياض، ۱۹۸۳م.
- حليه الاولياء، ابونعيم احمد بن عبد الله اصفهاني، دار الكتب العلمية، بيروت، بي تا.
- الخصال، صدوق، محمد بن علي بن بابويه قمي، منشورات جماعة المدرسين، قم، ۱۴۰۳ق/۱۳۶۲ش.
- الذخيرة في محاسن أهل الجزيرة، ابوالحسن علي ابن بسام شنتريني، دار الغرب الإسلامي، بيروت، ۱۴۲۱ق.
- رجال الطوسي، محمد بن حسن طوسي، تحقيق: جواد قيومي اصفهاني، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۴۱۵ق.

- زهر الأكم في الامثال والحكم، حسن اليوسى، تحقيق: محمد حجي و محمد الاخضر، الدار البيضاء، ١٤٠١ق / ١٩٨١م.
- طرائف المقال، سيد على بروجردى، تحقيق: سيد مهدي الرجائي، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤١٠ق.
- عبد الله بن سبا، سيد مرتضى عسكرى، نشر توحيد، ١٤١٣ق / ١٩٩٢م.
- العترة والصحابه في القرآن والسنة والتاريخ، محمد حيات انصارى، مركز الرسالة، قم، ١٤١٩ق.
- عدة الصابرين وذخيرة الشاكرين، ابن قيم الجوزية، دارالكتب العلمية، بيروت، بى تا.
- علل الدارقطنى، دارقطنى، تحقيق: محفوظ الرحمن زين الله السلفى، دار طيبة، الرياض، ١٤٠٥ق.
- غايه المرام، سيد هاشم بحراني، تحقيق: سيد على عاشور، بى جا، بى تا.
- الغدير، عبد الحسين امينى، دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان، ١٣٨٧ق / ١٩٦٧م.
- غريب الحديث، حمد (احمد) بن محمد بن ابراهيم الخطابى البستى أبو سليمان، تحقيق: عبد الكريم ابراهيم العزباوى، جامعة أم القرى، مكة المكرمة، ١٤٠٢ق.
- الف سؤال واشكال، على كوراني، دار الهدى، بى جا، ١٤٢٤ق / ٢٠٠٤م.
- الفايق في غريب الحديث، جار الله زمخشري، دارالكتب العلمية، بيروت، ١٤١٧ق / ١٩٩٦م.
- كتاب الاموال، ابو عبيد قاسم بن سلام، تحقيق و تعليق: محمد خليل هراس، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٦ق / ١٩٨٦م.
- كتاب التوابين، ابن قدامه، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط، مكتبة الشرق الجديد، بى تا، بغداد.
- كنز العمال، متقى هندی، مؤسسة الرسالة، بيروت، لبنان، ١٤٠٩ق / ١٩٨٩م.
- الكامل فى ضعفاء الرجال، ابن عدى، عبد الله، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠٩ق / ١٩٨٨م.
- لسان العرب، ابن منظور، نشر أدب الحوزة، قم، ١٤٠٥ق
- لسان الميزان، ابن حجر عسقلانى، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، لبنان، ١٣٩٠ق / ١٩٧١م.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين على بن احمد هيثمى، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، ١٤٠٨ق / ١٩٨٨م.
- مروج الذهب ومعادن الجوهر، على بن الحسين مسعودى، دارالهجره، قم،

۱۴۰۴ق / ۱۳۶۳ش / ۱۹۸۴م.

- مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، حیدری، تهران، ۱۴۱۵ق.
- المعجم الكبير، طبرانی، دار إحياء التراث العربي، بی تا، بیروت.
- معجم رجال الحدیث، سید ابوالقاسم خویی، بی جا، ۱۴۱۳ق / ۱۹۹۲م.
- معجم ما استعجم، بکری اندلسی، عالم الکتب، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳ق / ۱۹۸۳م.
- موسوعة الإمام علي بن أبي طالب ۷ في الكتاب والسنة والتاريخ، محمدی ری شهری، بمساعدة: السيد محمد كاظم الطباطبائي، السيد محمود الطباطبائي نژاد، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۵ق.
- ميزان الاعتدال، شمس الدين محمد ذهبی، تحقیق، علی محمد البجاوی، دارالمعرفة للطباعة والنشر، بیروت، بی تا.
- نثر الدر، منصور بن حسن آبی، تحقیق: د. عثمان بوغانمی، الدار التونسية للنشر، تونس، ۱۹۸۳م.
- نور الأفهام في علم الكلام، سید حسن حسینی لواسانی، مؤسسة النشر الإسلامي، قم، ۱۴۲۵ق.
- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن اثیر ابوالسعادات مبارک بن محمد جزری، المكتبة العلمية، بیروت، ۱۳۹۹ق / ۱۹۷۹م.
- وصول الأخيار إلى أصول الأخبار، شیخ حسین عبد الصمد عاملی، تحقیق: سید عبد اللطیف الكوهکمری، مجمع الذخائر الإسلامية، قم، ۱۰۴۱ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی